



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اصول عملیه

تاریخ: ۲۳ آذر ۱۴۰۴

موضوع جزئی: اصل برائت - ادله برائت - دلیل اول: کتاب - آیه چهارم - بررسی آیه چهارم - اشکال اول، دوم، سوم

و بررسی آنها

سال هفدهم

جلسه: ۵۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در بررسی ادله برائت، تاکنون به سه آیه استناد شده است. این سه آیه مورد بررسی قرار گرفت. آیات اول و سوم بر برائت دلالت دارند، لکن آیه دوم فاقد چنین دلالتی است.

آیه چهارم

آیه چهارم آیه ۱۴۵ سوره انعام می باشد، شیخ انصاری در کتاب رسائل به آن استناد نموده اند. همچنین میرزای قمی در قوانین استدلال به این آیه را ذکر کرده و البته از سوی برخی بزرگان نیز مورد اشکال واقع شده است. آیه چنین است:

«قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱. خداوند تبارک و تعالی در این آیه به پیامبر اکرم (ص) می آموزد که چگونه با یهود محاجه نموده و به ایشان پاسخ گوید.

یهود در واقع برخی امور را بر خود حرام نموده و به تشریع پرداخته بودند؛ چیزهایی را که خداوند حرام نکرده بود، آنها در زمره محرّمات قرار داده بودند. خداوند به پیامبر فرمان می دهد که به آنان اینگونه پاسخ دهد: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا»؛ یعنی من در آنچه به من وحی شده، چیزی را به عنوان حرام نمی یابم. بدین معنا که آنچه شما حرام کرده اید، در زمره محرّماتی که به من وحی شده، نیست. بنابراین گویا به آنان این اشکال را وارد می سازد که چرا چیزهایی را برای خود حرام نموده و از برخی امور اجتناب می کنید.

استدلال به صدر این آیه، یعنی «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا»، است. «لَا أَجِدُ» به معنای نمی یابم است و عدم الوجدان و نیافتن حرام، که قهراً طبق این آیه، پس از جست و جوی پیامبر است؛ معنای آن این است که وقتی که خداوند چیزی را حرام نکرده است، شما چرا آن را حرام می کنید؟ از آیه استفاده می شود که اگر در موردی جست و جو نمودیم و حرامی نیافتیم، آن چیز حرام نیست و حداقل آثار حرمت را نمی توان بر آن بار کرد. و این، معنای برائت است. مگر معنای برائت چیست؟ برائت یعنی در جایی که احتمال حرمت می دهیم، حکم به عدم حرمت نماییم؛ بدین معنا که بگوییم این امر فعلاً برای ما حرام نیست تا زمانی که دلیلی بر حرمت آن اقامه گردد.

بدین ترتیب، آیه دلالت بر برائت می کند؛ زیرا می فرماید: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا»؛ من در شمار محرّمات، آن را نیافتم.

^۱ سوره انعام، آیه ۱۴۵.

پس اگر چیزی را به عنوان حرام نیافتیم، طبیعتاً در محدوده‌ای که باید جست‌وجو می‌کردیم، حرمتی ثابت نیست. اینکه پیامبر در محدوده‌ای دیگر فرموده «لَا أُجِدُّ» به شکلی دیگر است و این اهمیتی ندارد؛ مهم این است که وقتی عدم‌الوجدان محقق شد، دیگر حرمتی ثابت نیست و این، همان براءت است.

بررسی آیه چهارم

بر استدلال به این آیه، چند اشکال شده است. خود مرحوم شیخ انصاری دو اشکال مطرح نموده‌اند و دیگران هم که بر رسائل حاشیه زده‌اند یا به مناسبت در کتاب‌های دیگر، این اشکالات را بیان کرده‌اند. اکنون ما این اشکالات را یک‌به‌یک نقل و بررسی می‌کنیم تا مشخص شود آیا آیه دلالت دارد یا خیر.

اشکال اول

اشکال اول این است که آیه ظهور در این معنا ندارد، بلکه اشعار به آن دارد. اگر ظهور در این معنا داشت، می‌توانستیم بر آن تکیه کنیم؛ لیکن اشعار دارد به اینکه در موردی که چیزی به عنوان حرام یافت نشد، نباید آن را حرام ببنداریم. و اشعار هیچ‌گاه نمی‌تواند به عنوان دلیل پذیرفته شود. ظهور آیه قابل اخذ است، اما اشعار در مرتبه‌ای پایین‌تر از ظهور قرار دارد. و واقعاً ضعف دارد و قابل اخذ نیست. البته خود مرحوم شیخ نیز استنادی به کلامی از فاضل تونی می‌کند که گفته‌اند: «فی الآیة اشعار بان اباحه الاشياء مرکوزة فی العقل قبل الشرع»؛ آیه اشعار دارد به اینکه اباحه اشیا، ارتکازی عقلی پیش از شرع است؛ یعنی اصل اولی در اشیا نزد عقل، اباحه است؛ قبل از آنکه شرع چیزی را بیان کند ارتکاز عقلی، بر اباحه است، مگر آنکه با دلیلی خارج شود یعنی شارع حرمت آن را بیان کند.

پاسخ

این اشکال چه بسا قابل پاسخ باشد؛ چون بیانی که مستدل برای تقریب استدلال ذکر کرده، بالاتر از اشعار است. می‌فرماید: «قُلْ لَا أُجِدُّ فِي مَا أُوْحِي إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ» بگو به اینان که من در میان آنچه خداوند به سوی من وحی کرده، حرامی را نمی‌بینم؛ از چیزهایی که شما برای خود حرام کرده‌اید. وقتی می‌گویند لا اجد (نمی‌یابم) و در نتیجه حرام نیست، این ظهور است نه اشعار؛ یعنی واقعاً ظهور این آیه در براءت، کمتر از بعضی آیات قبلی نیست. لذا خود مرحوم شیخ نیز، در واقع فرموده: سلمنا دلالتها؛ بر فرض حالا دلالت آن را بپذیریم. یعنی گویی زمینه عدول از اشکال اول فراهم است.

اشکال دوم

بین ما و پیامبر تفاوت وجود دارد. در مورد پیامبر، عدم‌الوجدان به معنای واقعی، دلیلی بر عدم‌التحریم است؛ زیرا خداوند به واسطه وحی، همه محرمات و واجبات و دستورات را بدون واسطه و از طریق وحی را برای پیامبر بیان کرده است. وحی بر قلب پیامبر نازل شده، وقتی پیامبر در مجموعه وحی الهی حرامی نمی‌یابد، به این معناست که واقعاً حرمتی وجود ندارد. اگر داشت، در وحی بود. دیگر آنجا امکان عدم وصول یا از بین رفتن توسط بدخواهان و امثال اینها دیگر معنا ندارد. اما در مورد ما، مسئله چنین نیست. عدم‌الوجدان نزد ما نمی‌تواند دلیل عدم تحریم باشد؛ زیرا یقیناً می‌دانیم که بعضی از احکام شرعی و معارف به دست ما نرسیده است. ظالمان، خلفا، بنی عباس، بنی امیه، اینها مانع نشر احادیث اهل بیت عصمت و طهارت می‌شدند. لذا از این احکام اصلاً به ما نرسیده است. و این عدم وجدان ما دلیل بر عدم وجود حکم نیست. به تعبیر دیگر، نزد پیامبر، عدم‌الوجدان، يدل علی عدم‌الوجود؛ اما نزد ما، عدم‌الوجدان لا يدل علی عدم‌الوجود. بنابراین، نمی‌توان به این آیه استدلال کرد.

پاسخ

در پاسخ به این اشکال است گفته می‌شود: طبق این آیه، پیامبر خدا با یهود محاجه می‌کند و خداوند به او روش محاجه با یهود را می‌گوید: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوْحِي إِلَيَّ مُحَرَّمًا» وقتی دارد با آنان محاجه می‌کند، غرضی دارد. غرض پیامبر این است که شما هم باید چنین باشید. نمی‌خواهد بگوید من اینچنین نیستم، من پیدا نکردم، پس حکم نیست، می‌خواهد بگوید شما هم وقتی در میان محرّمات، اینها را پیدا نکردید، می‌توانید به آن عمل کنید. این به معنای براءت است یعنی نفی حرمت به حسب ظاهر. لذا پیامبر، چون در مقام محاجه با یهود است، می‌خواهد به آنان بگوید: شما هم وقتی چیزی را پیدا نکردید، بگویید حرام نیست، به حسب ظاهر. شما در شریعتان بروید نگاه کنید، ببینید این چیز حرام شده است؟ در حالی که حرام نشده است. به بیان دیگر، اگر آیه در مقام بیان تعلیم محاجه به پیامبر در برابر یهود نبود، چه بسا این اشکال وارد بود. اما چون این آیه در آن مقام است یعنی در واقع نزد آنان هم عدم الوجدان می‌تواند دلیل بر عدم الوجود باشد. می‌گوید: بروید بگردید در شریعتان، ببینید اینها حرام شده؟ وقتی نشده، پس مشکلی ندارد.

سوال:

استاد: ولی محاجه دارد می‌کند ... می‌فرماید: من پیدا نکردم «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوْحِي إِلَيَّ مُحَرَّمًا». نمی‌گوید چون من پیدا نکردم، پس شما بروید مرتکب شوید. می‌گوید: من پیدا نکردم. دارد با آنان محاجه می‌کند. معنای این چیست؟ یعنی شما بروید بگردید، چیزی پیدا نمی‌کنید. ... پیامبر ما دارد با یهود محاجه می‌کند. ... محاجه وقتی دارد می‌کند یعنی چه؟ نه، می‌خواهد بگوید: من پیدا نکردم، شما بروید بگردید، اگر پیدا کردید... وقتی محاجه دارد می‌کند، این معنایش این است: من پیدا نکردم، شما بروید اگر پیدا کردید، عمل کنید؛ اگر نکردید، خب برای چه دارید حرام می‌کنید؟ ... آن، یک اشکال دیگر است... خب من همین را می‌گویم. اشکال تشریع، یک اشکال دیگر است، به آن می‌رسیم. یک اشکالی اینجا مطرح شده، مرحوم سید هم این را گفته. مرحوم سید اشکالش این است که: آقا، اصلاً این آیه دارد ردّ تشریع می‌کند، همان که شما می‌گویید. اصلاً ربطی به براءت ندارد. آن یک اشکال دیگر است که به آن می‌رسیم. اینجا ما پاسخ سخن شیخ را می‌دهیم. مرحوم شیخ می‌گوید: آقا، عدم الوجدان نزد پیامبر با عدم الوجدان نزد آنان فرق می‌کند. نزد آنان لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ، اما نزد پیامبر يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ؛ زیرا ما مبتلا هستیم به اینکه بسیاری از احکام بوده و به دست ما نرسیده. پیغمبر که این گونه نبوده. این اشکالش است.

در پاسخ، چنین گفته می‌شود که پیامبر نه برای خودش و اینکه بگوییم چون پیامبر عدم الوجدان نزد او يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ، پس حرمتی در کار نیست، پیامبر در محاجه با آنان دارد می‌گوید، دارد با آنان محاجه می‌کند. وقتی محاجه می‌کند، معنایش چیست؟ معنایش این است که شما هم بروید بگردید، چیزی پیدا نمی‌کنید. پس نزد اینها هم عدم الوجدان يدل على وجود.

سوال:

استاد: نمی‌گوید: به وحی من اتکا کنید «فِيمَا أُوْحِي إِلَيَّ» درست است. اما دو تا سه تا مطلب باید اینجا به هم ضمیمه کنیم. «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوْحِي إِلَيَّ مُحَرَّمًا»، اینطور نیست که بگوید چون من در وحی نیافتم پس نیست و شما هم نباید این کار را بکنید. نه، دو تا مطلب، سه تا مطلب ضمیمه می‌شود، آن نتیجه گرفته می‌شود. می‌گوید: من نیافتم، اگر شما می‌گویید، شما بروید بگردید، شما هم پیدا نمی‌کنید. وقتی پیدا نمی‌کنید، پس چرا می‌گویید حرام است؟ پس در واقع، گویی پیامبر دارد به آن‌ها می‌گوید: اگر در دینتان بر اساس کتابتان، گفته پیامبران، یاران پیامبران اگر حرمتی را نیافتید، این حرام نیست. چرا بی‌جهت بر خود حرام

می‌کنید؟ این است. والا نمی‌خواهد بگوید چون به من وحی شده و در وحی نیست، پس شما هم نباید حرام بدانید. اگر محاجه باشد، محاجه معنایش این است؟... اتفاقاً در مورد یهود (این در تاریخ هم آمده است) ضمن اینکه در دین یهود احکام سخت و تکالیف مشکل بود، اما در امت پیامبر این‌گونه نبود، تکالیف سبک‌تر شد. آن به جای خود. آن شریعت با اینکه برخی تکالیف مشکل را در درون خود داشت، اما یهود به علل مختلف بر دایره تحریم‌ها افزودند. این راجع به این است. آنان حرام کرده بودند، یک چیزهایی را. صراحتاً، یک اموری را بر خودشان حرام کرده بودند که پیامبر می‌گفت حرام نیست. لذا در مقام محاجه با آنان، دعوت می‌کند به اینکه بروید خودتان بگردید، شما هم نمی‌یابید. وقتی نیست، وقتی حرمتی پیدا نمی‌کنید، این نشان‌دهنده آن است که حرمت وجود ندارد.

اشکال سوم

اشکال سوم اشکالی است که مرحوم سید مطرح نموده، این است: عبارت «لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا» یک تعبیر کنایی است. یعنی پیامبر به جای آنکه صراحتاً بیان کند که شما از پیش خود، چیزهایی را که حرام نیستند حرام کرده‌اید، می‌فرماید: «لَا أَجِدُ» (من پیدا نکردم). لذا تعبیر «لَا أَجِدُ» به کار رفته است، اما حقیقتاً منظور ایشان این نیست که من در وحی پیدا نکردم، بلکه می‌خواهد بگویند چنین چیزی را شما نمی‌توانید پیدا کنید. این در گفتار متعارف نیز هست. اکنون اگر کسی وارد این اتاق شود و از شما سؤال کند که فلانی اینجا هست؟ و شما بگویید: من از صبح که بوده‌ام ندیده‌ام، وقتی می‌گویید من ندیدم، یعنی چنین چیزی نیست، یعنی اینجا نیست. آیا اگر چنین بگوییم، این قابل استدلال است؟ ایشان می‌فرمایند: نه. اگر صریحاً می‌گفت: شما از پیش خود چیزهایی را حرام کرده‌اید که حرام نبوده، شاید این معنا استفاده می‌شد، این معنا را می‌شد استنباط کرد. اما می‌گوید که من نیافتم در میان وحی و اراده کرده از اینکه من نیافتم، معنای کنایی را که شما از پیش خود حرام کرده‌اید، اینها حرام نبوده. پس اصلاً ربطی به برائت ندارد. این دارد می‌خواهد به آنان بفهماند که شما بی‌جهت از پیش خود چیزی را حرام کرده‌اید در حالی که در واقع حرام نبوده است.

پاسخ

این هم مانند اشکال اول که مرحوم شیخ فرموده بود قابل پاسخ است. در اشکال اول، مرحوم شیخ فرمود فیه اشعار، اشعار به این مطلب دارد که عرض کردیم نه، بالاتر از اشعار است، گویا ظهور در این معنا دارد. حالا اینجا می‌گویند این یک تعبیر کنایی است. اصلاً فرض کنیم تعبیر کنایی باشد، در حالی که خود این، اول الکلام است که این تعبیر کنایی باشد. قرینه‌ای هم که ما نداریم که این معنا کنایی باشد. می‌گوید: من پیدا نکردم، شما بروید بگردید ببینید شما پیدا می‌کنید؟ شما هم پیدا نمی‌کنید. اما بر فرض، معنای کنایی هم باشد، اما این دارد به یک مطلبی اشاره می‌کند که شما حق ندارید از پیش خود چیزی را حرام کنید. حرام و حرمت نیاز به دلیل و علت دارد، بی‌جهت نمی‌شود چیزی را حرام کرد و این به بیان از طرف شارع بستگی دارد. اگر او بیان نکرده باشد، معلوم می‌شود حرمتی نیست. لذا حتی اگر این تعبیر هم کنایی باشد، باز مشکلی از این جهت نیست.

سوال:

استاد: چرا کنایه باشد؟... ممکن است باشد. ندارد... اصلاً اگر معنای صریح باشد... پیامبر که نمی‌تواند این حرف را بزند. نزد پیامبر عدم الوجدان یدلّ علی عدم الوجود... این نمی‌گوید کنایه از این است که نیست. کنایه از چیست؟ کنایه از این است که

شما پیش خود این را حرام کرده‌اید. این را دارد می‌گوید. می‌گوید کنایه از این است که «إِنَّمَا حَرَّمَ مَوْهُ مِنْ قَبْلِ أَنْفُسِكُمْ»... ما عرضمان این است که نه، کنایه نیست. اگر هم کنایه باشد، این قابل پاسخ است من می‌خواهم بگویم وقتی پیامبر حتی به کنایه هم این را می‌گوید، می‌خواهد بگوید کنایه از چیست؟ از اینکه شما از پیش خود حرام کرده‌اید، حرام نبوده ... من دارم رد می‌کنم... نه، این می‌گوید شما از پیش خود حرام کرده‌اید. یعنی چه؟ این کنایه است. اصلاً کنایه است، این را از پیش خود حرام کرده‌اید. اما از پیش خود حرام کرده‌اید یعنی چه؟ یعنی چیزی در واقع حرام نبوده، شما حرام کردید... این سخن من است. سید می‌گوید وقتی کنایه از این است، این دلالت بر براءت ندارد. ما عرضمان این هست که دارد. ما می‌گوییم این معنا از آن استفاده می‌شود...

«والحمد لله رب العالمین»